

و در برخی از احادیث از چنین کسی بعنوان شخص جاهل نام برده شده است چنانکه علی (ع) می فرمود

"كَلِمَةُ بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ يَجْهَلَ عَيْبَ نَفْسِهِ وَيُطْعِنَ عَلَى النَّاسِ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ التَّحْوِيلَ عَلَيْهِ" ۷۰ در جهالت شخص کافی است که از عیوب خویش غافل باشد ولی به طعن سایر مردم زبان باز کرده در مورد عیوبی که خودش قدرت دوری از آنها را ندارد به عیب خویشی دیگران می بردارد."

از همه اینها گذشته پوتانیدن عیوب مردم، زمینه زندگی سالم‌آمیز را که یکی از اصول مهم اجتماعی اسلام شمار می‌رود فراهم می‌آورد زیرا بدیهی است اگر بنا باشد با کوچکترین عیبی که هرکسی در برابر دینی خود می‌بیند آنرا آشکار کند و بعزت و شخصیت او احترام نگذارد او نیز متقابلاً همان کار را انجام داده، بدین ترتیب جامعه دچار تفرقه، شدیدی گردیده زندگی سالم‌آمیز، بکلی از بین می‌رود از اینرو است که علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید

"أَسْكُتْ وَأَسْرُتْ تَسْلَمُ" یعنی "در مقابل عیوب دیگران سکوت کن (و آنرا ندیده بگیر) و آنرا بیوشان تا زندگی سالم‌آمیز برای جامعه فراهم گردد.

و باز آنحضرت در کلام دیگری باین معنی اشاره می‌کند چنانکه می‌فرماید:

"سَرْمَا عَيْنَيْتَ أَحْسَنَ مِنْ إِشَاعَتِهِ"

ماظنتت^۸ یعنی "بوشانیدن آنچه از عیوب دیگران می‌بینی بهتر از آشکار ساختن عیوبی است که به آنها گمان می‌بری".

زیرا اولاً ممکن است عیبی که در دیگران در ظاهر می‌بینی معنی بر پندارو گمان باشد و نباید بمجرد گمان و پندار با شخصیت افراد بازی کنی.

و ثانیاً با اشاعه آنها چه نتایج سودمندی باو و جامعه عاید می‌گردد. جز اینکه شکاف بین مسلمانها زیاد شده وهم بستگی مسلمانها روه ضعف می‌نهد. نتیجه دیگری ندارد بلکه برعکس اگر عیب دیگران را آشکار کنی چه سا ممکن است روزی برسد که از این عمل زشت و ناپسند خود نادم و پشیمان گردیده، توبه نماید از اینرو علما علم اخلاق "ستور عیوب" را یکی از شعب پند و اندرز و نصیحت و مایه تنبیه‌گناهکار و صاحب عیب بشمار آورده اند.^۹

علاوه براین خداوند پادشاهانی در دنیا و آخرت بر عیب بوشان وعده داده است چنانکه از رسول اکرم (ص) منقول است "مَنْ سَرَّ عَلَيَّ مُسْلِمٌ سَرَّهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ" کسیکه عیب مسلمان را بوشاند خداوند در دنیا و آخرت عیب او را می‌بوشاند.^{۱۰}

اهمیت این موضوع وقتی بیشتر روشن می‌شود که ملاحظه کنیم که چگونه خداوند ستار العیوب بوده راضی نیست عیوب مردم و گناهان آنان بدون اینکه نتیجه

شاگردان مکتب پیشوای هفتم (ع)

هشام بن حکم

مهدی پیشوائی

مسلمانان از سراسر کشور اسلامی در مراسم با شکوه حج شرکت کرده بودند، روز عید قربان بود و حاجیان برای تسبیح قربانی در صحرائی منی اجتماع نموده بودند امام صادق (ع) پس از فراغت از برنامه خاص آن روز، در جادری نشسته بود و گروهی از بزرگان یارانش مانند "حمزان بن اعین"، "قیس ماصر"، "یونس بن یعقوب" و "مؤمن طاق" که همه از فضلا و دانشمندان بودند حضور داشتند. در این هنگام جوانی نورس که تازه موهای صورتش سبز شده بود، وارد شد، پیشوای ششم در حالی که از دیدن جوان، شادی در صورتش موج می‌زد در صدر مجلس برای او جا باز کرد و وی را نزدیک خود نشاند، در صورتی که حاضران از نظر سن از او بزرگتر بودند و همه از شخصیتهای بزرگ علمی محسوب می شدند.

سال هجدهم - شماره ۶

این احترام فوق العاده امام، توجه همه حاضران را به سوی جوان جلب کرد و این کار، برای آنان گران آمد. امام که این معنی را در سیمای آنان خوانده بود، رمز مطلب را گوشزد کرد و فرمود این جوان بادل و زبان و دست خود (با تمام نیرو) ما را یاری می‌کند.

گفتار رسای امام، همه را قانع کرد و ثابت نمود که اگر آن جوان را در صدر مجلس جا داده، بیاس عظمت و شایستگی علمی و خدمات ارزنده اوست.

این جوان چه کسی بود و چگونه در آن سنین جوانی به چنین مقامی رسیده بود؟ او کسی جز هشام بن حکم نبود!

★★★

نام هشام بن حکم نه تنها در جامعه

اسلامی آن روز، بلکه تا امروز نیز برای همه کسانی که از تاریخ تشیع و تاریخ متکلمان بزرگ شیعه آگاهی دارند، نامی آشناست. گرچه تاریخ دقیق تولد او در دست نیست^۲ و نیز محل تولدش مورد انقیاف دانشمندان نمی باشد زیرا طبق نوشته گروهی او اصلاً کوفی بوده و در شهر "واسط"^۳ تولد و پرورش یافته و در بغداد به تجارت می پرداخته است^۴ ولی برخی دیگر محل تولد و پرورش او را کوفه می دانند.^۵ آنچه از بررسی کتب رجال و تاریخ برمی آید این است که ابتداءً در کوفه سکونت داشته و سپس به بغداد منتقل شده و در آخر عمر مجدداً از بغداد به کوفه انتقال یافته و در آنجا چشم از جهان فرو بسته است.^۶ در هر حال این مسائل در بررسی زندگی علمی او چندان مهم نیست و تأثیری در هدف ما از این بحث ندارد، آنچه مهم است بررسی شخصیت علمی و خدمات ارزنده او است.

عظمت علمی هشام :

در هر حال او دانشمندی برجسته، متکلمی بزرگ، دارای بیانی شیرین و رسا، و در فن مناظره فوق العاده زبردست بود. او از بزرگترین شاگردان مکتب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بشمار میرفت. او در آن عصر که شیعیان از هرسو مورد فشار سیاسی و تبلیغاتی از ناحیه قدرتها و فرقه های گوناگون بود، خدمات ارزنده ای

به جهان تشیع کرد و به ویژه از اصل امامت که از ارکان اساسی عقیدتی شیعه است، به شایستگی دفاع کرد و مفهوم سازنده آن را در رهبری جامعه، بخوبی تشریح نمود.

اینکه هشام را از شاگردان پیشوای هفتم شمردیم، به این جهت است که پیشوای ششم در سال ۱۴۸ هجری رحلت نمود، در حالی که هشام تا سال ۱۹۹ هجری حیات داشته است.^۷ و می دانیم که امام هفتم در سال ۱۸۶ به شهادت رسیده است.^۸ بنابراین گرچه پایه های عقیدتی و شخصیت بارز علمی هشام در مکتب امام صادق (ع) استوار گردید و در این دانشگاه بود که اساس تکامل فکری و اسلامی او نقشبندی شد اما از سال ۱۴۸ به بعد، شخصیت والای او در محضر امام کاظم (ع) تکامل یافت و به اوج ترقی و شکوفائی رسید چنانکه دانشمندان ما، نه تنها او را جزء راویان و اصحاب امام کاظم (ع) نام برده اند^۹ بلکه از یاران خاص آن حضرت^{۱۰} و مورد اعتماد و عنایت ویژه آن بزرگوار شمرده اند.^{۱۱}

در جستجوی حقیقت

بررسی تاریخ زندگی هشام نشان می دهد که وی شیفته دانش و تشنه حقیقت بوده و برای رسیدن به این هدف و سیراب شدن از زلال علم و آگاهی، اولاً علوم عصر خود را فرا گرفته است و برای تکمیل مکتب اسلام

دانش خود، کتب فلسفی یونان را هم خوانده و از آن فلسفه بخوبی آگاهی یافته است بطوری که کتابی در رد "ارسطا - طالیس" نوشته است.

وثائقی در سیر تکاملی فکری و علمی وارد مکتبهای مختلف شده ولی فلسفه هیچ مکتبی او را قانع نکرده و فقط تعالیم روشن و منطقی و استوار آئین اسلام، عطش او را تسکین بخشیده است و به همین جهت، پس از سیر مکتبهای گوناگون، از آنهادست کشیده و بوسیله عمویش، با امام صادق (ع) آشنا شده و از آن تاریخ، مسیر زندگی او در یرتو شناخت عمیق اسلام و پذیرفتن منطق تشیع، یکلی دگرگون شده است.

برخی گفته اند هشام بن حکم، در آغاز کار، مدتی از شاگردان "ابوشاکر ریسانی" (زندقی و مادی معروف) بوده

است و سپس وارد مکتب "جهمیه" شده و یکی از پیروان "جهم بن صفوان" حبریی بوده است و این معنای از نقاط ضعف هشام شمرده اورا متهم بانحراف عقیده نموده اند^{۱۲} در صورتی که اولاً او نه تنها شاگرد ابوشاکر نبوده بلکه با او مناظراتی داشته که سرانجام باعث تشرف ابوشاکر به آئین اسلام شده است.^{۱۳}

و بفرزنی که این نسبت صحت داشته باشد، شرکت او در بحثها و انجمنهای پیروان مکتبهای گوناگون، ثابت نمی کند که حتماً عقاید آنها را قبول داشته است، بلکه تماس با آنان بمنظور آگاهی و بحث و مناظره بوده است.

وثائقی این تحولات، در سیر تکامل عقلی و فکری برای کسی که در جستجوی حقیقت است و می خواهد حق را با سینه اش

- ۱- رجال مامقانی ج ۲ ص ۲۹۲ - تاسیس الشیعه ص ۳۶۱
- ۲- به گواهی بعضی از فرانس، گویا در اوایل قرن دوم هجری گشوده است (هشام بن الحکم عبدالله نعمه ص ۳۷)
- ۳- واسط یکی از شهرهای عراق است.
- ۴- رجال کشی ص ۲۵۵ - تاسیس الشیعه ص ۳۶۰
- ۵- رجال نجاشی ص ۳۰۵ - ضحی الاسلام ج ۳ ص ۲۶۸
- ۶- رجال مامقانی ج ۲ ص ۳۰۰
- ۷- فهرست شیخ طوسی ص ۳۵۵ - رجال نجاشی ص ۳۰۴ - مرحوم مامقانی در تنقیح - المقال (ج ۲ ص ۳۰۱ و عبدالله نعمه در کتاب هشام بن الحکم ص ۴۱ این مطلب را تأیید نموده اند ولی کشی تاریخ وفات او را سال ۱۷۹ نوشته است (ص ۲۵۶)
- ۸- وفات آن حضرت را در سال ۱۸۲ و ۱۸۹ نیز نوشته اند
- ۹- رجال مامقانی ج ۲ ص ۲۹۲ - تاسیس الشیعه ص ۳۶۱ - رجال نجاشی ص ۳۰۵
- ۱۰- فهرست شیخ طوسی ص ۳۵۵
- ۱۱- رجال کشی ص ۲۶۹
- ۱۲- هشام بن الحکم عبدالله نعمه ص ۴۸-۵۳
- ۱۳- قاموس الرجال ج ۹ ص ۳۵۱

بقیة: عوامل انقلاب و شرش

این بوزش در دادگاه اسلام ارزش ندارد، زیرا گذشته براین که گواهی دهنده یک نفر است، اجتماع سه نفر که باهم آشنائی دیرینه دارند و یکی از آن سه نفر، دختر یکی است نمی تواند گواه بر توطئه آنان برقتل خلیفه باشد، شاید هرزمان در آن مجمع ابولولو را از قتل خلیفه نپهی می کرده است. آیا یا حدس و تخمین و گمان می توان خون اشخاص را ریخت؟ و آیا اینگونه مدارک احتمالی در هیچ دادگاهی قابل قبول هست؟ این بوزش های نادرست سبب شد که قاتل هرزمان، مدتها آزاد زندگی کند و انتقام او از قاتل وی گرفته نشود ولی امام به او گفت اگر روزی بر تو دست یابم قصاص هرزمان را از تو بار می ستانم^{۱۳} وقتی امام زمام امور را به دست گرفت عبیدالله از کوفه به شام گریخت امام فرمود اگر امروز فرار کند، روزی به دام می افتد، چیزی نگذشت که درببرد صفین به دست امام، و یا اشتر، و یا عمار (به اختلاف تاریخ) کشته شد.

- ۱- سوره مائده آیه ۵۴ از سرزنش، سرزنش کنندگان نمی ترسند.
- ۲- الاستیعاب نگارش عبیده ج ۴ ص ۲۷۴
- ۳- طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۱۷ طبروت
- ۴- انساب بلاذری ج ۵ ص ۲۴
- ۵ و ۶- سنن بیهقی ج ۸ ص ۶۱ چاپ افست
- ۷- قاموس الرجال ج ۹ ص ۳۵۵
- ۸- طبقات ج ۵ ص ۱۷
- ۹- انساب بلاذری ج ۵ ص ۱۳۶
- ۱۰- قاموس الرجال ج ۹ ص ۳۵۵ به نقل از الجمل تالیف مفید
- ۱۱- القدير ج ۸ ص ۱۴۱ ط نجف نقل از بدایع الصنائع ملک العلمای حنفی
- ۱۲- تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۱
- ۱۳- انساب بلاذری ج ۵ ص ۲۴

آن نظر داد^{۱۴} و می دانیم که هشام تا آخر عمر در راه ترویج اسلام و تشریح مبانی تشیع کوشش کرد و کارنامه درخشانی از خود

بقیة: هشام بن حکم ...

و آگاهی کامل تشخیص بدهد، نقطه ضعفی بیادگار گذاشت که بخواست خدا، بتدریج سرمرده نمی شود، بلکه باید نقطه نهائی سیر آن را ورق خواهیم زد. فکری و عقیدتی او را در نظر گرفت و برحسب

۱۴- هشام بن حکم سید احمد صفائی ص ۱۴- رجال مامقانی ج ۲ ص ۳۵۱



ایات تشیع را ایرانیان بوجود آورده؟

بعضی از نویسندگان با تظاهر دروغین و بیمارگونه، به "روشنفکری" و "نژادپرستی" تاریخ و فرهنگ و هنر و مذهب و بالاخره همهٔ ارزشهای انسانی ما را بباد مسخره می گیرند.

داوود الهامی

آموزگار مطلق

غریبها، انسان، علم، فلسفه، تعلیم و تربیت، زندگی و اخلاق جدید، نظامهای اجتماعی و اقتصادی و رهبری سیاسی، ادبیات و هنر و زیباشناسی و سرانجام همه ابعاد زندگی را برای ما تفسیر و تصویر کرده اند البته آنچنان که خود می اندیشند و خود می خواهند، اینها، زیاد عجیب نیست، عجیب این است که غریبها می خواهند حتی عقاید دینی و مسائل مذهبی ما را هم برای ما تشریح کنند و ما هم برای شناخت دین و عقایدمان، و دیدن سیمای تاریخی و اسلامی و معنوی خودمان چشم و گوش به ایس "آموزگار مطلق" دوخته ایم و حتی گروهی از دانشمندان و محققان و نویسندگان ما صرف کنندگان کالاهاى صادراتی ماشین فرهنگی غرب اند، محققان ما نیز مترجم آنها هستند!

این است که شرق شناسان غرب، به این فکر افتاده اند، تا بفهمند که ما ایرانیان چرا شیعه شده ایم؟ بالاخره اظهار عقیده کرده اند ما ایرانیان از آنجهت مذهب شیعه را پذیرفته ایم تا در زیر پرده تشیع معتقدات و آداب کهن خود را حفظ نمایم!